

آیا اعتقاد به وحی تحقیر خدا نیست؟

مطابق نص صریح قرآن هدف از خلقت انسان چیزی به جز پرستش الله نیست. الله مطابق قرآن از آفرینش موجودات تنها يك هدف دارد آن هم اینکه پرستیده شود. سوالی که در اینجا بوجود می آید این است که اگر هدف غایی خلقت این است چرا الله مخلوقات خود را طوری خلق نکرد که به طور غیر ارادی در این هدف گام بردارند. آیا نیاز به پیامبری برای تبیین این امر تحقیر خدا نیست. آیا الله باید به زور پیامبرانش مردم را به پرستش خود آشنا کند. در این میان انسانها وسیله ای هستند که الله توسط آنها می تواند این نیاز خود را ارضا کند. از طرفی اگر نیک نظر کنیم وحی با عدالت الله ناسازگار است چرا الله باید بین مخلوقات خود فرق بگذارد و تنها با عده معدودی از طریق وحی ارتباط برقرار کند و بقیه از این نظر محروم باشند. آیا الله نمی توانست با قدرت خود همه مردم را هدایت کند تا بهتر به هدف خود نایل شود؟ الله قادر نیست خودش را آنطور که باید و شاید به مردم معرفی کند اما گناه شرك را تنها گناه نابخشودنی نامیده است. این چه خدایی است که به پرستش محتاج است و تاب تحمل رقیب هم ندارد. دزدی، قتل، تجاوز به حقوق دیگران همه بخشیده خواهد شد. اما شرك بخشیده نخواهد شد.

کسانی که مدعیند وحی بر آنها نازل شده است گفته اند که تنها راه ارتباط شما با الله ما هستیم. در صورتی که پذیرفتن این ادعا به مانند این است که خدا را يك مقام تشریفاتی بدانیم که پیامبر همانند وزیر او عمل می کند. اما چون الله نادیدنی است کسی مدعی ارتباط با اوست جنبه تقدس پیدا می کند. او همه کاره است. دستور جهاد می دهد. دستور کشتن مردم اهل کتاب می دهد. دستور کشتن مشرکین میدهد و به قولی از طرف الله در زمین فرمانروایی میکند. اما بعضی اوقات بعضی از پیامبران نظیر محمد و موسی مقام خود را از خدا بالاتر می برند. مثلاً در قرآن می خوانیم که الله و فرشتگانش بر محمد درود می فرستند. تو هم بر محمد و درود بفرست یا در تورات می خوانیم که وقتی قوم موسی گوساله طلا را پرستیدند الله خواست آنها را عذاب کند اما موسی از او خواست که از عذاب درگذرد و الله نیز پذیرفت یعنی در اینجا موسی به خدا امر می کند و خدا هم فرمانبرداری می کند.

آنچه در اینجا به خوبی روشن می شود این است که حس قدرت طلبی در پیامبران آنقدر قوی بوده است که فرمانروایی بر ملل را نه تنها در زمان خویش می خواستند بلکه می خواستند پس از مرگ نیز بر شیوه زندگی مردم تاثیر بگذارند و این امر میسر نبود به جز اینکه ادعای پیامبری کنند تا بتوانند از پس قرون نیز بر مردم حکمرانی کنند. آنها بتها را در هم شکستند تا بتی بزرگتر به نام خود را بر جای آن بنشانند. چون مطابق وحی الله يك مقام تشریفاتی است. برای مثال الله دستور قتل کافران را می دهد خودش نمی تواند کافران را نابود کند. باید سپاه پیامبر به یاری او شتافته تا بتواند قانون الله را پیاده کند.

نکته دیگری که در اینجا مبهم است که الله فقط کتاب قرآن را از تحریف مصون داشت. مگر کتب یهود و مسیحیان گفتار خود او نبودند. چرا از آن کتب حفاظت نکرد که احتیاجی به بازگویی نباشد. وقتی به فرآیند تحولات دینی می نگریم به خوبی در می یابیم که پدیده یکتا پرستی بیش از آنکه خیری برای بشریت داشته باشد بلاي بشریت بوده است چرا که زمانی که مردم به بتهاي گوناگون اعتقاد داشتند مجبور بودند بتهاي دیگران را بپذیرند چون هر بت مظهر یکی از رازهای کشف نشده طبیعت بود. برای مثال یکی مسئول طوفان دیگری سیل و دیگری مرگ و در چنین جامعه ای مردم ناخواسته مجبور بودند اعتقاد قبيله هاي دیگر را بپذیرند. همانطور که در کعبه بتهاي گوناگون بود و مردم از شهرهاي مختلف برای عبادت بتهاي خود به مکه می آمدند. اما زمانیکه یکتا پرستی مطرح شد يك الله جای همه بتها را گرفت در نتیجه پرستش بتهاي دیگر منع شد و شکلي از دیکتاتوری بر اعتقاد مردم سایه انداخت. در حقیقت پیامبری که بر علیه بتها طغیان کرد می خواست خود را جای آن بتها بنشانند. چرا که اگر دین برای بهبود زندگی مردم است. آیا پذیرفتنی نیست که آنها را بکشی و آرامش آنها را بهم بزنی که بگویند الله یکی است. آیا برداشتن بتها و جایگزین کردن الله نادیدنی ساختن يك بت نادیدنی نیست؟ در اینجا دموکراسی که با چندگانگی پرستی بر جامعه حاکم بود جای خود را به دیکتاتوری توحید می دهد که آن را توحید هم نمی توان خواند. چون پیامبر جای الله است. چون که الله نادیدنی است پیامبر تجسم آن خدای نادیدنی می شود. همانطور که می دانید در پندار شیعیان مسئله ای به نام شفاعت وجود دارد. با باور مسئله شفاعت پیامبر را بالاتر از خدا برده ایم چرا که الله با سفارش پیامبر نظر خود را تغییر می دهد. خودتان قضاوت کنید آیا پیامبران بت شکن بوده اند یا بت ساز.

آیا تعداد افراد معتقد به يك دكترين نشانگر حقانيت آن دكترين است؟

عده اي مي گویند يك ميليارد مسلمان در جهان وجود دارد . بي دينان نمي توانند بگویند كه از يك ميليارد مسلمان بيشتر مي فهمند. بعضي ديگر سوال مي كنند چرا حافظ و سعدي مسلمان بودند. در جواب اينگونه افراد بايد بگويم: كشور هند به تنهائي بيش از يك ميليارد جمعيت دارد . كه اكثر آنها هندو هستند. باضافه ۴ ميليارد مردم ديگر كه ديني به جز اسلام دارند. مطابق تعبير اين افراد هندو ها كه بت پرستي مي كنند چون تعدادشان بيشتر از بي دينان هست كار درستي مي كنند و ۴ ميليارد انسان ديگر كه اسلام را نپذيرفته اند همه بر حق هستند چون تعدادشان از مسلمانان بيشتر است. آیا مسلمان بودن سعدي و حافظ دليل بر حق بودن اسلام است. آیا شاعر بودن ربطي به خردگرا بودن دارد؟ اگر اين ادعائي آنها صحيح است بنا بر اين آنها بايد بر اخلاقي بودن هم جنس گرايي صحه بگذارند. چرا كه سعدي در باب پنجم گلستان سعدي حكاييت دهم آشكارا از ميل خود به جواني نيكو صورت سخن رانده و با وقاحت مي گوید كه وقتي اثرات بلوغ در او ظاهر شد او را از خود رانده است. اين شعر بيانگر حالات روحي اوست:

این ایام دولت نکونی بسر آید
گر دست به جان داشتمی همچو تو بر ریش
نگذاشتمی تا به قیامت به سر آید
سوال کردم و گفتم جمال روی تو را
چه شد که مورچه بر گرد ماه جوشیده است
جواب داد ندانم چه بود رویم را
مگر به ماتم حسنم سیه پوشیده است

در صورتی كه در قرآن هم جنس گرايي را در اين دنيا منع كرده است (اما در بهشت وعده پسران زيبا رو كه هميشه جوان مي مانند و با كوزه هاي شراب از مومنان پذيرايي مي كنند داده شده است. بر خلاف اينكه بعضي فكر مي كنند غلمان براي زنان است. اما ضمائري كه در قرآن به كار برده شده همه مذكر مي باشد)

خوب اگر سعدي و حافظ را معيار بر حق بودن چيزي قرار مي دهيد بايد بر اينگونه اميال آنها نيز صحه بگذاريد. يا اگر شاعري معيار درست انديشيدن است چرا اشعار خيام را در نظر نمي گيريد اشعاري از اين قبيل:

مي خوردن و شاد بودن آيين من است
فارغ بودن ز كفر و دين دين من است
گفتم به عروس دهر كابين تو چيست
گفتا دل خرم تو كابين من است

گویند كه فردوس برين خواهد بود
آنجا مي ناب و انگين خواهد بود
گر ما مي و معشوق گزیديم چه باك
چون عاقبت كار همين خواهد بود

گویند بهشت با خور خوش است
من مي گویم كه با آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار
كه آواز دهل شنیدن از دور خوش است

اشعاري از اين قبيل در ديوان خيام فراوانند. اگر شاعري ملاك راست يا درست است چرا اين اشعار را ملاك خود قرار نمي دهيد يا چرا گفتار بزرگاني چون زكرياي رازي را كه وحی و معجزه را نفي ميكرد ملاك خود قرار نمي دهيد. از آن گذشته حتي دانشمند بودن در يك زمينه دليل درست انديشيدن نيست. چرا كه باورهاي ديني كه به صورت ايمان در آمده است همچون پوسته اي اطراف اندیشه را فرا مي گيرد و شخص هر گونه اندیشه اي را كه با باورهاي خود در تضاد ببيند انكار مي كند. چون گاهي تغيير جزئي در يك باور منجر به بهم ريختن جهان بيني شخص مي شود. تقبل

بنا براین برای پذیرفتن يك مطلب بهتر است قبل از اینکه ببینیم دیگران در این مورد چگونه اندیشده اند باید ببینیم آن موضوع چقدر با منطق خودمان سازگار است. دیگر اینکه شجاعت پذیرفتن حقایق را در مواردی که موضوعی با باورهای ما در تضاد هست در خود تقویت کنیم.

پارمیس سعدي

parmisin@yahoo.co.uk

درفش کاویانی



<http://derafsh-kavivani.com/parsi/>

derafsh-kavivani.com